

سیاست خارجی بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۸) و گسترش رادیکالیسم در آمریکای لاتین

دکتر سید محمد کاظم سجادی پور^۱
بهنام دنیا جو^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۹/۸

فصلنامه آفاق امنیت/ دوره جدید - سال سوم / شماره هشتم - پاییز ۱۳۸۹

چکیده

پژوهش حاضر در پی بررسی بنیادهای سیاست خارجی آمریکا در قبال آمریکای لاتین در دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو. بوش از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ و پیامدهای امنیتی حاصل از آن است. پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکای لاتین نیز به عنوان یکی از مناطق نفوذ قدیمی آمریکا از پیامدهای سیاست جنگ علیه ترور واشنگتن برکنار نماند. آمریکای لاتین منطقی‌های بود که احتمال داشت در اختیار تروریست‌ها برای حمله به منافع آمریکا قرار گیرد. از این رو، سیاست خارجی ایالات متحده در آمریکای لاتین که در طول تاریخ همواره با نوعی تداوم مسائل اقتصادی و امنیتی همراه بوده است، در دوره ریاست جمهوری بوش مبارزه با تروریسم و اجرایی کردن قرارداد تجارت آزاد آمریکا را دو پایه اصلی خود قرار داد. اجرای سیاستهای یادشده موجب افزایش کمکها و هزینه‌های نظامی ایالات متحده به آمریکای لاتین به منظور مبارزه با تروریسم شد. در عین حال، تمرکز سیاست خارجی آمریکا بر جنگ علیه ترور به همراه آثار سوء اصلاحات اقتصادی انجام‌شده دهه ۸۰ در آمریکای لاتین و رفتار تند و رادیکال آمریکا با حکومت‌های آمریکای لاتین در طول جنگ سرد نه تنها تقویت موقعیت آمریکا را در منطقه در پی نداشت، بلکه باعث سرعت گرفتن تمایل به ایده چپ نوین بین کشورهای آمریکای لاتین شد.

واژگان کلیدی

سیاست خارجی آمریکا، آمریکای لاتین، تروریسم، چپ نو

۱. دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

۲. کارشناس ارشد مطالعات آمریکای لاتین

مقدمه

با شروع ریاست جمهوری بوش در ژانویه ۲۰۰۱، تیم سیاست خارجی آمریکا به دنبال تحکیم موقعیت برتر این کشور در صحنه بین‌الملل بود و بدین منظور طرح‌های جاه‌طلبانه‌ای برای اعمال قدرت در سطح جهانی از طریق افزایش توان نظامی، تغییر رژیم‌هایی که خوشایند آمریکا نبودند و ادامه پیمانهای تجاری به اجرا درآورد. سیاستهای یادشده درباره آمریکای لاتین نیز کاملاً آشکار بود. با وجود انتقادهای برنامه‌های اقتصادی و سیاست خارجی آمریکا در منطقه، حکومت بوش به جای اتخاذ تصمیم‌های منعطف‌تر، سعی در تثبیت سیاستهای خود داشت.

مداخله مکرر در امور داخلی کشورهای آمریکای لاتین به منظور اجبار آنها به اتخاذ تصمیم‌هایی که خوشایند واشنگتن باشد، یکی از مشخصه‌های بارز سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین بود که در دوره بوش نیز ادامه یافت. نمونه این اعمال غیرمنعطفانه سیاست خارجی آمریکا را می‌توان در موارد زیر مشاهده کرد: حمایت از تلاش‌های متعدد برای سرنگونی حکومت چاوز که دست‌کم شامل تأیید و حمایت از کودتای سال ۲۰۰۲ و حمایت فعال از همه‌پرسی ناموفق سال ۲۰۰۴ در ونزوئلا بود. انتقام و مقابله به مثل علیه کشورهایهایی که از مواضع آمریکا در صحنه‌های بین‌المللی حمایت نکردند که نمونه آن تعویق موافقت‌نامه تجارت آزاد منعقد شده بین شیلی و آمریکا به دلیل عدم حمایت شیلی از طرح اشغال عراق بود. هشدار آمریکا به مردم نیکاراگوئه (۲۰۰۶) و بولیوی (۲۰۰۶) که انتخاب رؤسای جمهور مخالف سیاستهای واشنگتن، روابط این کشورها با آمریکا به ویژه استمرار کمک و مزایای تجاری را به مخاطره خواهد انداخت.

در دوران نومحافظه‌کاران در ایالات متحده طرح مفاهیمی چون جنگ پیش‌دستانه و جنگ علیه ترور، عراق و افغانستان را نقطه کانونی سیاست خارجی آمریکا قرار داد و همین مسئله موجب به وجود آمدن فرصت‌ها و تهدیدهای گوناگونی برای کشورهای آمریکای لاتین شد. آمریکای لاتین نیز منطقه‌ای خاص و با اهمیت است که همیشه تحت تأثیر قدرتهای بزرگ بوده است. آمریکای لاتین منطقه‌ای بسیار ویژه برای آمریکا محسوب می‌شود که پس از سال ۱۸۲۴، بنابه دلایل گوناگونی چون ژئوپولیتیک و منابع انرژی به اشکال مختلف مورد توجه حتی مداخله مستقیم نظامی آمریکا قرار گرفته است.

با وجود مداخله و نفوذ درازمدت آمریکا، طی سالیان اخیر آمریکای لاتین دگرگونی‌های بسیاری تجربه کرده که به شدت موجب تغییر و تحول در معادلات قدرت این منطقه شده است. از جمله این موارد کاهش نسبی نفوذ و برتری ایالات



متحدہ ہم‌زمان با افزایش هزینه‌ها و کمک‌های نظامی این کشور به آمریکای لاتین، گرایش بسیاری از حکومت‌های آمریکای لاتین به ایدئولوژی موسوم به چپ نوین و روی کار آمدن حکومت‌هایی چون حکومت هوگو چاوز^۱ در سال ۱۹۹۸ در ونزوئلا و حکومت اوو مورالس^۲ در سال ۲۰۰۶ در بولیوی است که آشکارا تسلط و نفوذ آمریکا را در آمریکای لاتین به چالش کشیده‌اند. سنجش رفتار امنیتی آمریکا در قبال آمریکای لاتین در دوران ریاست‌جمهوری بوش ضرورتی پژوهشی و روشن‌کننده پیامدهای امنیتی آمریکا در ارتباط با منطق‌های است که در حوزه مستقیم و سنتی منافع امنیتی واشنگتن قرار دارد. ضرورت پژوهش بدان علت است که رفتار امنیتی ایالات متحده دربرگیرنده تناقضها و تضادهایی است که خود نشان میدهد چگونه سیاست‌های امنیتی ممکن است نتیجه کاملاً متفاوت و دور از انتظاری داشته باشد. این پدیده ممکن است از دیدگاه نظری و تئوریک و هم از نظر علمی و سیاست‌گذاری متضمن درس‌هایی برای سایر بازیگران امنیتی باشد.

با توجه به مطالب گفته‌شده، در این پژوهش سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری جورج دبلیو. بوش در آمریکای لاتین و پیامدهای امنیتی حاصل از این سیاست خارجی بر منطقه یادشده بررسی می‌شود. این پژوهش در پی مطالعه سیاست خارجی آمریکا در یکایک کشورهای آمریکای لاتین نیست، بلکه درصدد تجزیه و تحلیل جهت‌گیری کلی سیاست و امنیت خارجی آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری بوش در آمریکای لاتین است.

پرسش بنیادین پژوهش این است که چرا و چگونه سیاست خارجی ایالات متحده در دوران ریاست‌جمهوری بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۸) موجب امنیتی‌تر و نظامی‌تر شدن حضور آمریکا در آمریکای لاتین، هم‌چنین تمایل کشورهای این منطقه به ایدئولوژی موسوم به چپ نوین شد؟ برای پاسخ‌دهی به پرسش بالا، طرح دو سؤال دیگر ضروری مینماید: ۱. عناصر تغییر و تداوم در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در آمریکای لاتین کدام‌اند؟ ۲. سیاست خارجی جورج دبلیو. بوش در آمریکای لاتین بر کدام اصول و پایه‌ها استوار بود؟

خاستگاه تئوریک پژوهش

در ارتباط با بررسی سیاست خارجی سه برداشت خرد، کلان و تلفیقی وجود دارد که بر اساس برداشت نخست، سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها بر مبنای هنجارها، ارزش‌ها و سلیقه‌های سیاست‌گذاران انجام می‌گیرد. در نتیجه، عوامل ثابت تغییرناپذیر در

1. Hugo Chávez
2. Evo Morales

سیاست‌گذاری خارجی وجود ندارد و به قدرت رسیدن رهبران و احزاب جدید ممکن است موجب دگرگونیهای عمده در داده‌های سیاست خارجی در چارچوب اهداف، منافع ملی و راهبردی یک کشور شود. در این سطح، تحلیل رفتار سیاست خارجی دولت‌ها از دیدگاه روانی، بر حسب انگیزه‌ها و ایدئولوژی رهبران یا حکومتها ارزیابی می‌شود. (قوام، ۱۳۸۲: ۱۰۳-۱۰۲)

برداشت دوم که به سطح تحلیل کلان مشهور است، بر مفاهیم، مفروض‌ها، قضایا و حجت‌های تجربیدی-انتزاعی کلی تأکید دارد و به نقش کشورها به عنوان زیرمجموعه نظام بین‌الملل در شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی، اصالت‌چندانی نمی‌دهد و رفتار کشورها را تابع خروجی حاصل از سطح کلان نظام قلمداد میکند که به طور جبری به عنوان ورودی بر دستگاه تصمیم‌گیری واحدهای عضو نظام بین‌الملل حاکم شده است و بدان علت بر رفتار سیاست خارجی آنها تأثیر می‌گذارد. این سطح تحلیل بر وجود نوعی سلطه جبری نظام بین‌الملل بر روند سیاست‌گذاری خارجی کشورها تأکید می‌کند و دولت-ملت‌ها را به عنوان واحدهای یکدست و مشابه در نظر می‌گیرد. (سیف‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۹۶)

دو برداشت خرد و کلان برای پژوهش حاضر مفید به نظر نمی‌رسند، زیرا برداشت خرد فقط بر تأثیر عوامل داخلی یک کشور در سیاست‌گذاری خارجی تأکید می‌کند و تأثیر عوامل خارجی و بین‌المللی هم‌چون سازمان‌های بین‌المللی را نادیده می‌گیرد. برداشت کلان نیز در بررسی سیاست خارجی دولت-ملت‌ها به نظر کارساز نمی‌آید، زیرا فقط بر تأثیر نظام بین‌الملل و عوامل بین‌المللی در سیاست‌گذاری‌های خارجی تأکید می‌کند و تأثیر عوامل داخلی کشورها را در تصمیم‌گیری‌ها نادیده می‌گیرد. در واقع از دیدگاه این برداشت، واحدهای ملی نقشی در سیاست‌گذاری‌های خارجی ندارند و داده‌های سیاست خارجی به طور عمده حاصل متغیرهای بین‌المللی هستند.

با توجه به نقصهای یادشده، برداشت سوم یا همان سطح تحلیل تلفیقی، مبنای نظری این پژوهش خواهد شد. این برداشت بر عکس دو مورد قبلی به طور هم‌زمان عوامل داخلی و بین‌المللی را مورد بررسی قرار میدهد که در ایجاد تصویری قابل فهم از سیاست خارجی، کمک شایانی به مخاطب میکند. در چارچوب سطح تلفیقی، سه مدل مهم وجود دارد که عبارت‌اند از: «سازگاری و اجماع»، «سیاست خارجی و نظام بین‌المللی» متعلق به ولفرام هانریدر^۱ و مدل «پیش‌تئوری» متعلق به روزنا^۲. از میان مدل‌های یادشده، مدل روزنا برای این پژوهش انتخاب شده است.

1. Wolfram Hanrieder
2. James N. Rosenau



این مدل یکی از مدل‌های برداشت تلفیقی است، بنابراین، فاقد عیب و نقص‌های برداشت خرد و کلان است. از سوی دیگر، این مدل دارای شاخص‌های عملیاتی شامل فرد، حکومت، جامعه، نقش و نظام بین‌الملل است که در عین ساده بودن بسیار مفیدند و تمام جنبه‌ها را در سیاست‌گذاری خارجی مورد اشاره قرار می‌دهند. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و از شیوه کتابخانه‌ای و استفاده از مقالات معتبر برای رسیدن به این منظور استفاده شده است.

۱. تداوم و تغییر سیاست خارجی آمریکا در قبال آمریکای لاتین
(الف) شناسایی عناصر تداوم و تغییر سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین
 شناسایی این عناصر برای شناسایی بنیادهای سیاست خارجی آمریکا ضروری به نظر می‌رسد. از این رو در این بخش از پژوهش به دنبال شناسایی عناصر یادشده با تأکید بر سنت‌های تاریخی پس از ۱۸۲۳ خواهیم بود، زیرا قبل از این تاریخ-از اواخر قرن پانزدهم تا تاریخ یادشده- قدرتهای اروپایی مانند پرتغال، اسپانیا و بریتانیا در این منطقه سلطه داشتند. هشت سال پس از کنگره وین، در سال ۱۸۲۳، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جیمز مونروئه،^۱ تصمیم گرفت با صدور دکترین مونروئه ضمن فاصله‌گیری از مناقشات جاری نظام بین‌الملل یعنی اروپا، ایالات متحده را از کشمکش‌های درون اروپایی برکنار کند. وی با این پیام، اولین حضور مقتدرانه آمریکا را در آمریکای لاتین کلید زد. دکترین مونروئه شامل دو اصل «ضرورت تشکیل مستعمرات جدید» و «جلوگیری از مداخله کشورهای اروپایی در قاره آمریکا» بود. این نظریه آغازی بر تسلط و انحصار اقتصادی و سیاسی ایالات متحده در آمریکای لاتین طی قرن‌های ۱۹ و ۲۰ بود. (ساعی، ۱۳۷۸: ۵۳) تکمله تئودور روزولت^۲ بر دکترین مونروئه در سال ۱۹۰۴ اقدام دیگری بود که سیاست ایالات متحده در آمریکای لاتین را برای یک قرن مشخص کرد. او گفت: «ما بر خلاف میل باطنی خود ناگزیریم برای حفظ امنیت و حقوق خود هر جا در قاره آمریکا لازم باشد دست به مداخله نظامی بزنیم.» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۲۲) این نخستین آموزه جنگ پیشگیرانه بود که آمریکاییها مطرح کردند و نزدیک به یک قرن بعد این آموزه توسط جورج دبلیو. بوش در عراق به کار رفت.

با گذر زمان روند وابستگی آمریکای لاتین به آمریکا بیشتر میشد؛ به گونه‌ای که آمریکای لاتین در خلال دهه‌های ۳۰ و ۴۰ به دلیل بروز بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ در بازار بورس آمریکا، بازار سنتی صادرات خود به آمریکا را به علت

1. James Monroe

2. Theodor Roosevelt

روی آوردن آمریکا به سیاستهای حمایت‌گرایانه از دست داد. در همان حال در خلال جنگ جهانی دوم، جریان واردات کالاهای مصرفی از شمال به آمریکای لاتین گسسته شد. بنابراین، کشورهای آمریکای لاتین در جست‌وجوی خودکفایی و توسعه صنایع داخلی برآمدند و در راستای جانشین کردن محصولات داخلی برای کالاهای وارداتی، موانع حمایتی ایجاد کردند. (هنریک، ۱۳۵۹: ۱۲۲) در واقع، حمایت از صنایع داخلی در آمریکای لاتین در دوره یادشده به عنوان گزینه‌ای بود که در نتیجه بحران اقتصادی در آمریکا، نه بر اساس تمایل کشورهای آمریکای لاتین، به وجود آمده بود.

با توجه به تقسیم دوران جنگ سرد به دو دوره دو قطبی انعطاف‌ناپذیر (۱۹۶۲-۱۹۴۵) و دو قطبی انعطاف‌پذیر (۱۹۹۱-۱۹۶۲)، در طول دوره اول تمام کشورهای آمریکای لاتین تحت نفوذ ایالات متحده بودند و تنها مورد استثنا بر این نفوذ، کوبا است که با وقوع انقلاب کمونیستی سال ۱۹۵۹ به اتحاد جماهیر شوروی نزدیک شد. در طول دوره دوم نیز علاوه بر کوبا، نیکاراگوئه با انقلاب ۱۹۷۹ و شیلی با روی کار آمدن حکومت «سوسیالیست آینده»^۱ در سال ۱۹۷۳ برای مدتی کوتاه در زمره استثنائات نفوذ و تسلط ایالات متحده در آمریکای لاتین قرار گرفتند. پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی و از بین رفتن خطر کمونیسم، نگاه آمریکا به آمریکای لاتین از حالت صرف نظامی مبتنی بر دکترین سد نفوذ ترومن خارج شد. شاهد این ادعا پیشنهاد بوش پدر به سال ۱۹۹۰ مبنی بر ایجاد منطقه تجارت آزاد آمریکایی^۲ و هم‌چنین شکل‌گیری نفتا^۳ با حضور مکزیک، کانادا و ایالات متحده در دوران ریاست‌جمهوری کلینتون-۱۹۹۴ است.

در قرن بیست و یکم نیز آمریکا، راهبردی را که بعد از دهه ۶۰، «اتحاد برای پیشرفت» کندی نام داشت، در پیش گرفت که ترکیبی از لیبرالیسم اقتصادی و مقابله با کمونیسم بود. ولی این راهبرد در قرن بیست و یکم حالت ستیزه‌جویانه به خود گرفت. (Grow, 2008: 34-35) در واقع پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، مبارزه با تروریسم، جنگ پیشگیرانه و تمرکز بر عراق و افغانستان، موضوع اصلی سیاست خارجی آمریکا شد. در آن زمان تحت تأثیر جو حاکم، نگرانیها درباره گروه‌های مسلمان تندرو از دیدگاه سیاست خارجی آمریکا در مرزهای سه‌گانه واقع در مرز بین پاراگوئه، آرژانتین و برزیل به وجود آمد. هم‌چنین مبارزه با گروه‌های تروریستی هم‌چون فارک شدت گرفت. در کنار این موضوع بازوی اقتصادی سیاست خارجی آمریکا در زمان یادشده اجرایی کردن قرارداد تجارت آزاد آمریکا بود. (Aguirra, 2005: 47)

1. Salvador Allende
2. FTAA: Free Trade Area of Americas
3. NAFTA: North American Free Trade Area



ب) علل تداوم سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین

با توجه به مطالب گفته‌شده، در دوره‌های مختلف تاریخ، سیاست خارجی آمریکا در قبال آمریکای لاتین همواره با تداوم همراه بوده است. در واقع، به رغم تغییر ابزارها و روشها، همواره هدف اصلی مد نظر سیاست‌گذاران خارجی آمریکا در قبال آمریکای لاتین حفظ، تثبیت و گسترش هژمونی آمریکا در منطقه بوده که با ابزارهای گوناگونی هم‌چون سرمایه‌گذاری اقتصادی، مداخلات نظامی، به وجود آوردن پیمان‌های اقتصادی، مباحث حقوق بشری و دموکراسی در طول تاریخ پیگیری شده است.

درباره چرایی تداوم اهداف سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین بیان سه عامل ضروری به نظر می‌رسد: اولین عامل بوروکراسی حاکم بر تصمیم‌گیریهایی دستگاه سیاست‌گذاری خارجی آمریکاست که در پیش تئوری روزنا نیز مورد توجهی خاص قرار گرفته است، زیرا بوروکراسیها معمولاً برنامه متکی به تصمیم‌های پیشین دارند. در نتیجه، بیشتر بوروکراتها خود را مطیع و مجریان وفادار سیاست‌های گذشته می‌دانند تا به وجودآورنده سیاستهای ابتکاری. عامل دوم اتکا بر قیاسهای تاریخی هنگام تصمیم‌گیریهاست. برای مثال، بوش پس از ورود به جنگ با عراق، در قیاس تاریخی، او [صدام] را با هیتلر مقایسه می‌کند. (آرویتکف، ۱۳۸۲: ۶۹۹-۶۹۵). در نهایت، عامل سوم توجه به سنت دامنه‌دار حفظ شاخصه‌های اساسی در جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا و انجام تغییرهای فرعی در این زمینه است. (مختاری، ۱۳۸۲: ۳) با در نظر گرفتن این چارچوب کلان فهم سیاست خارجی آمریکا، در بخش بعدی به طور اختصاصی سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش در آمریکای لاتین با تمرکز بر جنبه‌های امنیتی و اقتصادی بحث خواهد شد.

۲. بنیادهای سیاست خارجی بوش در آمریکای لاتین

چنان که گفته شد، سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین همواره با تداوم مسائل اقتصادی و امنیتی همراه بوده است. بنابراین در دوره ریاست‌جمهوری بوش، مبارزه با تروریسم در آمریکای لاتین به عنوان بازوی امنیتی، اجرایی کردن قرارداد تجارت آزاد آمریکا به عنوان بازوی اقتصادی تداوم یادشده مطرح میشوند. از این رو در ادامه به بحث و بررسی دو بنیاد اساسی یادشده خواهیم پرداخت.

الف) بوش و تروریسم در آمریکای لاتین

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موجب به وجود آمدن دستور کاری امنیتی در سیاست خارجی آمریکا شد که به نوعی یادآور دوران جنگ سرد و متضمن بازبینی اولویتهای

سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین بود که به غالب شدن دیدگاه امنیتی در سیاست خارجی آمریکا انجامید. (Kaufman Purcell, 2010: 2) سیاست‌گذاران خارجی آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری بوش معتقد بودند که تروریسم در آمریکای لاتین از دو منبع اصلی سرچشمه می‌گیرد: اول، گروه‌هایی که مرکز اصلی فعالیت آنها در آمریکای لاتین است هم‌چون گروه فارک^۱ و چریک‌های راه درخشان. (Saavedra, 2010: 209) دوم، گروه‌های مستقر در خاورمیانه که در آمریکای لاتین نیز دارای نیرو و قدرت عملیاتی هستند. در این باره آمریکا اتهاماتی را متوجه حماس و حزب‌الله کرده است.

با انجام تقسیم‌بندی بالا، کشورهای آمریکای لاتین در طیفی قرار گرفتند که یک سر آن کشورهای به‌رهمند از دکترین جنگ پیش‌دستانه به ویژه کلمبیا و در سر دیگر، سایر کشورهای متضرر از دکترین یادشده چون کوبا و ونزوئلا جای گرفتند. یکی از کشورهای آمریکای لاتین که از حوادث ۱۱ سپتامبر و حساسیت آمریکا نسبت به مسائل تروریستی بهره‌برداری امنیتی کرد، کلمبیا بود که توانسته بود مسئله‌ای داخلی را به عنوان تهدید بین‌المللی به آمریکا و اروپا بقبولاند و در نتیجه از حمایت‌های مالی و نظامی آنها برخوردار شود. در حالی که قبل از این تاریخ تنها راه ممکن برای رئیس‌جمهور آمریکا به منظور افزایش کمک‌های مالی و نظامی به کلمبیا، کسب اجازه کنگره آمریکا به بهانه مبارزه با قاچاق مواد مخدر بود و به علت نبود تهدید جهانی کمونیسم، چریک‌های مارکسیست کلمبیا به عنوان تهدیدی داخلی تلقی می‌شدند که خود حکومت کلمبیا باید با آنها مقابله می‌کرد و حتی در برخی اوقات این گروه‌ها به عنوان جنگجویان عدالت اجتماعی شناخته می‌شدند. روند یادشده با انتخاب آلوارو اوربیه^۲ به عنوان رئیس‌جمهور کلمبیا در ۲۶ مه ۲۰۰۲ شدت گرفت. وی که به شدت تحت تأثیر دکترین جنگ پیش‌دستانه قرار گرفته بود، به تقویت نیروهای نظامی و پلیس کلمبیا پرداخت و اعلام کرد از این پس ارتش نه تنها تروریست‌ها را مورد پیگرد قانونی قرار خواهد داد، بلکه حتی قبل از وقوع حملات تروریستی دست به کار خواهد شد. (Kaufman Purcell, 2010: 11-12) با توجه به فضای به وجودآمده، وزارت خارجه آمریکا سه گروه فارک، ای‌ال‌ان^۳ و ای‌اوسی^۴ در کلمبیا را به عنوان گروه‌های تروریستی مورد شناسایی قرار داد و حکومت کلمبیا را در مبارزه با آنها از نظر نظامی و مالی تأمین کرد.

پس از جلب توجه اروپا و آمریکا، حکومت کلمبیا با همکاری آمریکا حملات

1. Las Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia
2. Alvaro Uribe
3. ELN: Ejército de Liberación Nacional
4. AUC: Auto Defensas Unidas de Colombia

شدیدی علیه گروه فارک ترتیب داد که موجب کشته شدن نفر دوم گروه به نام رائول ریس^۱ در سال ۲۰۰۸ شد. پس از مرگ وی، رهبر گروه به نام مانوئل مارولانسیا^۲ بر اثر حمله قلبی در مه ۲۰۰۸ فوت کرد. مرگ این دو نفر به همراه حملات ارتش کلمبیا تحت حمایت آمریکا و اروپا به ضعیف‌تر شدن این گروه انجامید. به گونه‌ای که متوسط جدایی از فارک در سال ۲۰۰۸ به سه هزار نفر رسید، در حالی که رقم یادشده در سال ۲۰۰۷ حدود ۲۵۰۰ نفر بود. (Sullivan, 2010: 2) در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ آدم‌ربایی در کلمبیا حدود ۸۰ درصد کم شد، هم‌چنین قتل در مقایسه با سالیان دورتر ۳۰ درصد کاهش پیدا کرد و مهم‌تر از این موارد، برگزاری انتخابات محلی در اکتبر ۲۰۰۷ بود که از جمله کم‌خشونت‌ترین انتخابات در چند دهه اخیر در کلمبیا بوده است. (Haass, 2010: 23)

در سمت دیگر، طیف کوبا قرار داشت که از دکترین جنگ پیش‌دستانه متضرر شد. قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حرکت‌هایی در ایالات متحده مبنی بر از میان برداشتن دست‌کم بخشی از تحریم‌ها علیه کوبا به وجود آمده بود. این فعالیت‌ها به حدی بود که در کنگره آمریکا نمایندگان مناطقی که تولید اصلی‌شان محصولات کشاورزی بود، خواهان صادرات محصولات خود به کوبا و از میان برداشتن تحریم‌ها بودند. در نتیجه این فعالیت‌ها سناتور جس هلمز^۳ که یکی از سرسخت‌ترین نمایندگان درباره اعمال تحریم‌ها علیه کوبا بود، تصمیم به کناره‌گیری از سنا گرفت. (Kaufman Purcell, 2010: 13) پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، تمام این فعالیت‌ها بی‌نتیجه ماندند و تیم سیاست خارجی بوش تصمیم به ادامه تحریم‌ها علیه کوبا گرفت.

تصمیم یادشده همراه با انتصاب برخی کوبایی-آمریکایی‌های مخالف کاسترو هم‌چون لینو گوتیررز^۴ به عنوان سفیر آمریکا در آرژانتین طی سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۳ و میگل گوتیررز^۵ به عنوان وزیر بازرگانی آمریکا از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ موجب بروز بحث‌های مخالف و موافق زیادی در آمریکا شد. مخالفان بر این باور بودند که کوبا پس از سال ۱۹۹۱ به حمایت از جنبش‌های تروریستی نپرداخته است، بنابراین باید از فهرست تحریم‌ها خارج شود. در مقابل موافقان معتقد بودند کوبا سابقه حمایت از تروریست‌ها و پناه دادن به آنها را دارد و به رغم کم‌رنگ شدن نقش کوبا در منازعات مسلحانه آمریکای لاتین و آفریقا پس از فروپاشی شوروی، این کشور هم‌چنان پناهگاهی برای گروه‌های تروریستی چون فارک و

1. Raul Reyes
2. Manuel Marulancia
3. Jesse Helmz
4. Lino Gutierrez
5. Miguel Gutierrez

اتا است. هم‌چنین آمریکا، کوبا را محکوم به پناه دادن به آمریکایی‌های فراری از جمله اعضای دو گروه جنگ‌طلب به نام‌های «ارتش آزادی‌بخش سیاه»^۱ و «بوریسوا پوپولار یا ماچاترس»^۲ متهم می‌کند. در مقابل این ادعاها، کوبا خواهان استرداد سه کوبایی-آمریکایی متهم به توطئه برای قتل فیدل کاسترو و بمب‌گذاری در خطوط هوایی کوبا در سال ۱۹۷۶ است. (Sullivan, 2010: 3) در نهایت، نظر طرفداران ادامه تحریم بر دیگران چربید.

درباره منابع خارجی تهدیدکننده امنیت و منافع ملی آمریکا در آمریکای لاتین، سیاست‌گذاران خارجی بوش اتهام‌هایی را متوجه حزب‌الله، حماس و جمهوری اسلامی ایران می‌کردند. آمریکا معتقد است هفتاد هزار مسلمان عرب که بیشتر آنها دارای اصالت لبنانی هستند، در منطقیهای موسوم به مرزهای سه‌گانه- منطقه‌ای واقع در مرزهای آرژانتین، پاراگوئه و برزیل- زندگی و از این منطقه به عنوان محلی برای قاچاق اسلحه و مواد مخدر، پول‌شویی و جعل سند استفاده می‌کنند. (Saavedra, 2010: 208) مقامات آمریکایی بر این باور بودند که حزب‌الله و حماس پول‌های جمع‌شده از مسلمانان سیوداد دل استه^۳ در پاراگوئه را به بانک‌های مستقر در شهر فوز دو ایگوآچو^۴ یا سایر شهرهای برزیل منتقل می‌کنند و سپس این پول‌ها را به خاورمیانه می‌فرستند.

درباره حضور جمهوری اسلامی ایران در آمریکای لاتین نیز همواره مقامات آمریکایی اتهاماتی به ایران وارد کرده‌اند. برای مثال در ژانویه ۲۰۰۹، رابرت گیتس^۵، وزیر دفاع آمریکا، نگرانی خود را از فعالیت‌های جمهوری اسلامی ایران در برخی کشورهای آمریکای لاتین اعلام کرد. آمریکا معتقد است که ایران از ونزوئلا در آمریکای لاتین به عنوان پلی برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند، زیرا دو کشور از بنیان‌گذاران اپک و مخالف سیاستهای واشنگتن هستند. دو موضوع، نگرانی عمده آمریکا در ارتباط با حضور ایران در آمریکای لاتین را تشکیل می‌دهد: حمایت برخی کشورهای منطقه هم‌چون برزیل، کوبا و ونزوئلا از فعالیت‌های هسته‌های جمهوری اسلامی ایران و فعالیت‌های شرکت‌های نفتی ونزوئلا در ایران و برعکس. با توجه به موارد فوق آمریکا در پی وارد آوردن فشار به ونزوئلا به عنوان نزدیک‌ترین شریک جمهوری اسلامی ایران در آمریکای لاتین بود. به همین دلیل در آگوست ۲۰۰۸، آمریکا شرکت صنایع نظامی ونزوئلا را به دلیل نقض ممنوعیت ارسال تکنولوژی‌هایی که ممکن است در برنامه تسلیحاتی ایران به کار گرفته شود،

1. The Black Liberation Army
2. Boricua Popular or Macheteros
3. Ciudad del Este
4. Foz do Iguacu
5. Robert Gates



مورد تحریم قرار داد و در اقدامی مشابه، بانک توسعه بین‌المللی در کاراکاس را به بهانه حمایت از برنامه‌های تسلیحاتی ایران تحریم کرد. (Kaufman Purcell, 2010: 7)

آمریکا برای مقابله با فعالیتهای حزب‌الله، حماس و جمهوری اسلامی ایران در آمریکای لاتین، حزب‌الله لبنان را به بمب‌گذاری در آرژانتین متهم کرده است: انفجار در سفارت رژیم صهیونیستی در بوینوس آیرس در سال ۱۹۹۲ که موجب کشته شدن ۳۰ نفر شد و انفجار بمب در آمیا^۱ در سال ۱۹۹۴ که به کشته شدن ۸۵ نفر انجامید. آمریکا به بهانه این انفجارها تلاش زیادی برای متقاعد کردن مقامات آرژانتینی و سرعت بخشیدن به روند دادگاه آمیا و محکوم کردن جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله کرده است و معمولاً همه ساله در سالروز حادثه آمیا (۱۸ ژوئیه) بیانیه‌هایی در این زمینه صادر می‌کند. کنگره با صدور بیانیه‌ای در ۵ نوامبر ۲۰۰۷ به وجود آمدن نگرانی درباره امنیت ملی آمریکا به علت گسترش نفوذ ایران در آمریکای لاتین را اعلام کرد و در بیانیه‌ای دیگر در ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۸ از کشورهای آمریکای لاتین خواست با اتخاذ اقدامات مقتضی، مانع فعالیت‌های حماس و حزب‌الله در منطقه شوند. (Sullivan, 2010: 9-10)

تأثیر دکترین جنگ پیش‌دستانه آمریکا در برخورد با مسائل آمریکای لاتین نیز کاملاً مشهود بود. برای مثال، در ارتباط با فعالیت‌های گروه‌های اسلامی و جمهوری اسلامی ایران در آمریکای لاتین، خود آمریکا نیز معترف است که تاکنون هیچ مدرک تأییدشده‌ای مبنی بر فعالیت عملیاتی این گروه‌ها در آمریکای لاتین یافت نشده است، ولی با توجه به وجود اعراب مسلمان مهاجر در آمریکای لاتین بیم آن می‌رود که در آینده گروه‌های اسلامی از میان این افراد به عضوگیری بپردازند و در نتیجه، منافع آمریکا را به خطر بیندازند. می‌توان گفت چنین طرز تفکری آینه تمام‌نمای دکترین جنگ پیش‌دستانه بوش است که معتقد به مقابله با تهدیدها قبل از بروز آنهاست. آنچه در این بخش بررسی شد، به طور عمده بر ابعاد امنیتی و نظامی سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش در قبال آمریکای لاتین متمرکز بود. حال در بخش بعد درباره جنبه‌های تجاری و اقتصادی سخن به میان خواهد آمد.

ب) قرارداد تجارت آزاد آمریکا و سیاست خارجی بوش

اجرای کردن قرارداد تجارت آزاد آمریکا یکی از پایه‌های سیاست خارجی بوش در آمریکای لاتین بود. در این باره باید گفت میامی آمریکا در ۹ و ۱۰ دسامبر ۱۹۹۴، میزبان نخستین جلسه سران کشورهای قاره آمریکا درباره قرارداد تجارت آزاد آمریکا بود. در این جلسه، سال ۲۰۰۵ به عنوان تاریخ اجرایی شدن این قرارداد تعیین

شد. (Publication of the Ministry of Trade and Industry Trinidad and Tubago, 2010: 2) در فاصله سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۴ غیر از دو جلسه سران برگزار شده در میامی آمریکا (۱۹۹۴) و سانتیاگو شیلی (۱۹۹۸)، مذاکره جدی دیگری درباره قرارداد تجارت آزاد برگزار نشد، زیرا تاریخ اجرایی شدن این قرارداد سال ۲۰۰۵ تعیین شده بود و کشورها آگاه بودند که مذاکرات جدی حول و حوش تاریخ اجرایی شدن انجام خواهد گرفت. از این رو، در دوران ریاست جمهوری بوش اجرایی کردن قرارداد تجارت آزاد به عنوان یکی از بنیادهای سیاست خارجی آمریکا در ارتباط با آمریکای لاتین شد. (Hills, 2010: 2)

اقدام جدی تیم سیاست خارجی بوش درباره قرارداد تجارت آزاد آمریکا در جلسهای که در آوریل ۲۰۰۱ در سطح وزیران برگزار شد، اتفاق افتاد. در این جلسه شیلی با حمایت آمریکا طرحی برای اجرایی کردن قرارداد تجارت آزاد تا پایان سال ۲۰۰۳، دو سال زودتر از موعد، مطرح کرد. دلیل عمده این امر مقابله با فعالیت‌های اقتصادی اتحادیه اروپا در آمریکای لاتین و استفاده از این قرارداد به عنوان برگ برنده بوش برای انتخاب مجدد او بود. (Hansen Kuhn, 2010: 2) طرح یادشده به شدت با مخالفت کشورهای عضو مرکوسور شامل برزیل، آرژانتین، اروگوئه و پاراگوئه مواجه شد، زیرا این طرح متضمن حل نگرانی‌های آنها در زمینه دسترسی به بازار کشاورزی آمریکا و اقدامات ضد دامپینگ نبود. در نتیجه مخالفت‌های اعضای مرکوسور، ۳۴ کشور نیمکره غربی در جلسه سران که در آوریل ۲۰۰۱ در کبک کانادا برگزار شد، به اجرایی شدن زودتر از موعد قرارداد تجارت آزاد رأی منفی دادند. (Pfeifer, 2010: 4)

در نوامبر ۲۰۰۳، وزرای تجارت قاره آمریکا در میامی آمریکا جلسه‌ای تشکیل دادند که در آن از آرمان‌های سال ۱۹۹۴ کاملاً فاصله گرفتند و به سمت قراردادهای تجارت آزاد دوجانبه متمایل شدند. پس از جلسه، کنفرانس دیگری در ماردل پلاتا ۱ آرژانتین در نوامبر ۲۰۰۵ برگزار شد که علایم عدم موفقیت‌آمیز بودن آن از قبل مشخص بود، زیرا شش تن از وزرای کشورهای حوزه کارائیب که احساس در حاشیه بودن می‌کردند، در این کنفرانس شرکت نکردند و از سوی دیگر، کشور میزبان - آرژانتین - یکی از اعضای مرکوسور بود که مشکلات متعددی در زمینه مسائل کشاورزی و قوانین ضد دامپینگ با آمریکا داشت. (Graham, 2010: 2) در کنفرانس ماردل پلاتا کشورهای عضو مرکوسور به همراه ونزوئلا که قرارداد تجارت آزاد آمریکا را به نفع خود نمی‌دیدند، اعلام کردند که شرایط مذاکره درباره این قرارداد برابر نیست و تمایلی به مذاکره ندارند. از سوی دیگر، کشورهای مشتاق به

امضای این قرارداد هم‌چون پرو و کلمبیا به امضای قراردادهای تجارت آزاد دوجانبه با آمریکا اقدام کردند و بدین ترتیب به تلاشها برای قرارداد تجارت آزاد آمریکا پایان دادند. (Poitras, 2010: 14) عوامل یادشده در کنار برخی علت‌های دیگر سبب شکست تلاش‌ها برای اجرایی کردن قرارداد تجارت آزاد شد که در ادامه درباره آن سخن خواهیم گفت.

ج) دلایل به نتیجه نرسیدن قرارداد تجارت آزاد آمریکا

سه عامل سیاست خارجی آمریکا، تضاد منافع اعضای مرکوسور با آمریکا و اصلاحات اقتصادی انجام‌شده دهه ۸۰ در آمریکای لاتین در ذکر دلایل به نتیجه نرسیدن قرارداد تجارت آزاد آمریکا ضروری به نظر می‌رسند. در ارتباط با سیاست خارجی آمریکا باید اشاره کرد که بوش در آگوست ۲۰۰۲ موفق به دریافت اختیار فوق‌العاده مذاکرات تجاری از کنگره آمریکا شد و سپس نماینده تجاری آمریکا توافق‌نامه‌های تجارت آزاد دوجانبه با سنگاپور و شیلی به امضا رساند. هم‌چنین مذاکرات با استرالیا، کشورهای آمریکای مرکزی، مراکش، بحرین، جمهوری دومینیکن، پاناما، کلمبیا، بولیوی، اکوادور و پرو شروع شد. در نتیجه تمایل آمریکا به بستن قراردادهای تجارت آزاد دوجانبه، میل و اشتیاق کشورهای آمریکای لاتین به امضای قرارداد تجارت آزاد آمریکا کاهش یافت. (Hills, 2010: 19) از سوی دیگر، آمریکا با توجه به تحرکات اتحادیه اروپا در آمریکای لاتین، خواهان اجرایی شدن قرارداد تجارت آزاد آمریکا در سال ۲۰۰۳ بود و وقتی با مخالفت مواجه شد، میل و تمایل خود را به ادامه جدی روند مذاکرات از دست داد.

برای درک بهتر تضاد منافع مرکوسور و آمریکا، منافع آنها را به دو بخش دفاعی و تهاجمی تقسیم می‌کنیم. منظور از منافع دفاعی منافع خواستار حفظ شرایط موجود و به طور کلی مرتبط با حمایت از بازارهای داخلی هستند. منافع تهاجمی نیز آزادسازی یا تحمیل قواعد جدید بر بازارهای سایر مشارکت‌کنندگان را دنبال می‌کنند. ایالات متحده در هفت مورد از نه مورد مذاکراتی- دسترسی به بازار، سرمایه‌گذاری، خدمات، خریدهای دولتی، حقوق مالکیت معنوی، رقابت و حل و فصل اختلافات- دارای منافع تهاجمی بود و فقط در دو مورد قوانین ضد دامپینگ و محصولات کشاورزی منافع تدافعی داشت. آمریکا به دنبال از میان برداشتن سیاست‌های حمایتی مرکوسور در زمینه محصولات صنعتی، اجرایی کردن قوانین سفت و سخت درباره حقوق مالکیت معنوی، سرمایه‌گذاری و خریدهای دولتی بود. در مقابل، مرکوسور درخواست اتخاذ اقدامات اصلاحی تجاری و ایجاد قواعد خاص

درباره یارانه‌های کشاورزی آمریکا در چارچوب قرارداد تجارت آزاد آمریکا را داشت. موضوع اصلاح یارانه‌های پرداختی به بخش کشاورزی در آمریکا بحثی غیرممکن بود و این عدم تمایل بیش از آنکه ناشی از مانعی فنی باشد، مانعی سیاسی بود. در تمام مذاکرات تجاری اخیر، کنگره آمریکا مخالفت خود را با هر گونه اصلاحی که به مؤثر بودن سیاست‌های حمایتی در بخش کشاورزی لطمه بزند، اعلام کرده است. (Ibid, PP. 10-11)

درباره عامل سوم تأثیرگذار در به نتیجه نرسیدن قرارداد تجارت آزاد، یعنی اصلاحات اقتصادی دهه ۸۰ آمریکای لاتین، باید اشاره کرد که در طول دهه‌های ۶۰ و ۷۰ بدهی خارجی بیشتر کشورهای آمریکای لاتین به دلیل برنامه اتحاد برای توسعه جان اف. کندی و بالا رفتن قیمت نفت در دهه ۷۰ به دنبال جنگ اعراب و اسرائیل و در نتیجه سرازیر شدن مازاد درآمدهای نفتی به سمت مؤسسات بین‌المللی به شدت افزایش پیدا کرد. (ساعی، ۱۳۷۸: ۱۲۵) از اوایل دهه ۸۰ ناتوانی کشورهای مقروض در بازپرداخت وام‌ها و انجام تعهداتشان باعث کاهش تمایل بانکها و مؤسسات بین‌المللی برای پرداخت وام‌های جدید شد. از طرفی، مازاد پولی که کشورهای نفت‌خیز وارد بانک‌ها می‌کردند با پایین آمدن قیمت نفت به شدت کاهش یافت. در چنین شرایطی تنگناهای مالی بیشتری برای کشورهای مقروض ایجاد و بحران بدهیها به بالاترین حد خود یعنی ورشکستگی نزدیک شد. برای مقابله با وضعیت فوق، سیاستهای تعدیل ساختاری در چارچوب مکتب نولیبرالیسم با شاخصه‌های خصوصی‌سازی، قطع یارانه‌ها، کاهش هزینه‌های دولت، کاهش ارزش پول ملی، مقررات‌زدایی از ورود و خروج سرمایه و کالا و تثبیت مزدها به اجرا درآمد.

اجرای سیاست‌های یادشده به رغم داشتن نتایج مثبتی چون بالا بردن حجم اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین به ویژه برزیل، مکزیک، آرژانتین و شیلی، آثار و نتایج منفی و بسیار بدی داشت که به طور خلاصه عبارت‌اند از: افزایش فقر در آمریکای لاتین از ۱۱۲ میلیون نفر- ۳۵ درصد- در سال ۱۹۸۳ به ۱۸۳ میلیون نفر - ۴۴ درصد- در سال ۱۹۸۹، (همان، ص ۸۵) افزایش میزان بیکاری کارکنان دولت در نتیجه سیاست‌های تعدیل کارکنان دولت، کاهش هزینه‌های دولت در زمینه‌های بهداشت و آموزش و در نتیجه پایین آمدن درصد باسوادی و افزایش مرگ و میر، کاهش ۱۰/۷ تولید ناخالص داخلی از سال ۸۲ تا ۸۹ (غیر از شیلی و کلمبیا که نرخ افزایشی دارند)، افزایش میزان تورم- میانگین قاره‌ای- از ۶۵ درصد در سال ۸۶ به



۱۱۸۶ درصد در سال ۹۰، (Teachman, 2001: 67) صدمات زیست محیطی، گسترش قاچاق انسان، شکاف گسترده طبقاتی و رویگردانی مردم از سیاست‌های نولیبرالی. با توجه به آثار و تبعات منفی یادشده، کشورهای آمریکای لاتین بیم داشتند که قرارداد تجارت آزاد آمریکا نیز هم‌چون سیاست‌های تعدیل ساختاری موجب افزایش فقر و نابرابری در آمریکای لاتین شود. بنابراین، میل و اشتیاق چندانی به پیگیری این پروژه نداشتند. مجموع عوامل یادشده به شکست سیاست خارجی آمریکا در اجرایی کردن قرارداد تجارت آزاد آمریکا انجامید. با عنایت به بنیادهای یادشده، در ادامه پیامدهای حاصله را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

۳. پیامدهای حاصل از سیاست خارجی بوش در آمریکای لاتین

تروریسم و مبارزه با آن که به عنوان دستور کار جهانی سیاست خارجی آمریکا در دوره بوش مطرح شد، به اهمیت یافتن دوباره مسائل امنیتی به عنوان اولویت شماره یک آمریکا در آمریکای لاتین انجامید که خود افزایش کمکها و هزینه‌های نظامی آمریکا و امنیتی‌تر شدن حضور آمریکا در آمریکای لاتین را در پی داشت. تأثیر دیگر سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین در دوره بوش، سرعت بخشیدن به گرایش برخی کشورهای آمریکای لاتین به ایدئولوژی موسوم به چپ نوین بود که در ادامه به آنها پرداخته خواهد شد.

الف) حضور بیش از پیش امنیتی- نظامی آمریکا در آمریکای لاتین

درباره افزایش هزینه‌های نظامی آمریکا در آمریکای لاتین باید توجه کرد پس از روی کار آمدن جورج بوش، کمکها، آموزشها و فروش نظامی آمریکا به آمریکای لاتین افزایش یافت، در حالی که کمکهای توسعه‌ای و اقتصادی به شدت کاهش پیدا کرده بود. برای مثال، در بودجه سال ۲۰۰۲ آمریکا، ۲۲۵ میلیون دلار برای آژانس برنامه‌های توسعه‌ای بین‌المللی آمریکای لاتین در نظر گرفته شده بود، در حالی که در بودجه سال ۲۰۰۶ این رقم به ۱۲۵ میلیون دلار رسید که کاهش ۴۰ درصد در مقایسه با سال ۲۰۰۲ را نشان می‌داد. هم‌چنین در سال ۲۰۰۰ کمک نظامی آمریکا به آمریکای لاتین حدود ۳/۴ میلیون دلار بود که در برابر کل بودجه خرج‌شده آمریکا برای کمک مالی به ارتش‌های خارجی که حدود ۴/۷ میلیارد دلار بود، مقدار ناچیزی بود. در حالی که در سال ۲۰۰۶ کل بودجه خرج‌شده آمریکا در این زمینه ۴/۵ میلیارد دلار بود که سهم آمریکای لاتین نسبت به سال ۲۰۰۰،

دویست بار بیشتر یعنی به ۱۲۲ میلیون دلار رسیده بود. آمریکا در سال ۲۰۰۰، حدود ۵۰ میلیون دلار هزینه آموزش و تمرین‌های نظامی بین‌المللی کرده بود که از این مقدار ۱۸ درصد آن، حدود ۹/۸ میلیون دلار، به نیمکره غربی اختصاص یافت. در حالی که در سال ۲۰۰۶، آمریکا در مجموع ۸۶/۷ میلیون دلار در این زمینه هزینه کرده بود که ۱۳/۶ میلیون دلار آن به آمریکای لاتین اختصاص یافت. علاوه بر موارد یادشده، آمریکا از طریق فروش سلاح، کشورهای آمریکای لاتین را تجهیز نظامی کرده بود، به گونه‌ای که در فاصله سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۰ برزیل با حدود ۷۲۰ میلیون دلار خرید نظامی از آمریکا، رتبه اول را در خرید نظامی منطقه کسب کرد و آمریکا در مجموع ۳/۵ میلیارد دلار فروش نظامی به آمریکای لاتین داشت.

در کنار موارد یادشده می‌توان به برنامه‌های آموزشی و عملیاتی اشاره کرد که در دوره ریاست‌جمهوری بوش، آمریکا با همکاری برخی کشورهای آمریکای لاتین به اجرا درآورد. از مهم‌ترین آنها گسترش طرح کلمبیا و فرماندهی جنوب آمریکا بود. طرح کلمبیا در سال ۲۰۰۰ در زمان ریاست‌جمهوری کلینتون با کمک ۱/۳ میلیارد دلاری آمریکا با هدف از بین بردن تولید کوکائین و تقویت تلاشهای دولت کلمبیا برای غلبه بر چریک‌هایی بود که با استفاده از درآمدهای حاصل از قاچاق مواد مخدر، ناآرامی و شورش در کلمبیا ایجاد می‌کردند. می‌توان گفت نکته کانونی مبارزه با تروریسم آمریکا در آمریکای لاتین در دوره بوش، طرح یادشده بود. در دوران وی کمکهای آمریکا در چارچوب این طرح به پنج میلیارد دلار رسید. (Barshefsky and Hill, 2010: 4) درباره فرماندهی جنوب نیز باید اشاره کرد این فرماندهی یکی از مراکز اصلی حضور نظامی آمریکا در آمریکای لاتین است که مرکز آن هم اکنون در میامی آمریکا قرار دارد و سالیانه حدود ۸۰۰ میلیون دلار بودجه دریافت می‌کند و ۳۴ کشور منطقه را در حیطه خود قرار می‌دهد. با توجه به درگیری آمریکا در عراق و افغانستان، این مقدار بودجه اختصاص یافته به این مرکز نشان‌دهنده اهمیت آمریکای لاتین برای آمریکا است. مطابق اسناد رسمی، فرماندهی جنوب حدود ۱۵۰۰ نفر عضو دارد و به دنبال گسترش حاکمیت مؤثر در مناطق کنترل‌نشده آمریکای لاتین هم‌چون مرزهای سه‌گانه است. (Berrigan and Wingo, 2010: 1-2-3) در یک کلام، سیاست خارجی آمریکا نسبت به آمریکای لاتین در دوران ریاست‌جمهوری بوش نظامی‌تر و امنیتی‌تر شد، اما طرفه آنکه سیاستهای نظامی و امنیتی آمریکا به طور هم‌زمان به افزایش تمایلات چپ‌نویس در آمریکای لاتین انجامید.



ب) سرعت گرفتن تمایل به ایده چپ نوین در آمریکای لاتین در دوران ریاست‌جمهوری بوش

با ورود به هزاره سوم، آمریکای لاتین به دنبال رها شدن از سلطه استعماری ایالات متحده و خارج شدن از زیر بار بدهیهای کلان ارزی تحمیل‌شده به این منطقه توسط نهادهای مالی و پولی بین‌المللی و حضور پررنگ در عرصه بین‌المللی بود. در عرصه داخلی نیز کشورهای واقع در این منطقه به دنبال فراهم کردن زمینه مشارکت افراد بیشتری در انتخابات بودند. بدیهی است حرکت در مسیر دستیابی به این اهداف نیازمند اصول و چارچوب مناسب بود. لذا کشورهای آمریکای لاتین تغییر مسالمت‌آمیز به سمت ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه از طریق روندهای دموکراتیک را تجربه کردند که از این تغییر می‌توان به عنوان «سوسیالیسم قرن بیست و یکم» یا «چپ نوین» یاد کرد.

درباره مهم‌ترین دلایل تمایل کشورهای آمریکای لاتین به ایده چپ نوین باید گفت در طول جنگ سرد واشنگتن نگرانی دائم از رهبران سوسیالیست و کمونیست آمریکای لاتین داشت و آنها را به ارتباط با اتحاد جماهیر شوروی متهم میکرد. پس از فروپاشی شوروی، تا حدودی از حساسیتهای ایدئولوژیکی آمریکا نسبت به حکومتهای طرفدار ایدئولوژی چپ کاسته شد. در واقع در این دوران اصولاً آمریکایی‌ها، سوسیالیسم و کمونیسم را در پایان خود می‌دیدند و سخن از پیروزی ایدئولوژیک نولیبرالیسم بر کمونیسم می‌کردند. لذا همانند دوران جنگ سرد نگران تمایل برخی کشورها به ایدئولوژیهای چپ‌گرایانه مانند دوران جنگ سرد نبودند. عامل دیگر گرایش به چپ، تمایل به دموکراسی در عرصه سیاست جهانی بود که به رهبران چپ‌گرای آمریکای لاتین اجازه می‌داد حمایت مردمی را از ایده‌های خود به دست آورند، زیرا با توجه به نابرابریهای موجود در آمریکای لاتین، اقبال طبقه‌های پایین جامعه به ایده‌های مساوات‌گرایانه بیشتر بود. (Anand, 2010: 1-2)

از سوی دیگر با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، واشنگتن تمام توان خود را صرف مبارزه با دولت‌های به اصطلاح حامی تروریسم کرد و درگیر دو جنگ فرسایشی در عراق و افغانستان شد. به همین علت، کشورهای واقع در آمریکای لاتین احساس قدرت مانور و استقلال بیشتری نسبت به گذشته در تصمیم‌گیریهایشان کردند. مجموع این عوامل به همراه خارخه تلخ اصلاحات اقتصادی انجام‌شده دهه ۸۰ باعث اقبال مردم آمریکای لاتین به سوسیالیسم شد. بنابراین، نوعی جنبش اجتماعی و تغییر جهت انتخاباتی به سمت چپ به وجود آمد. این تغییر جهت در انتخاب لوئیز ایناسیو لولا دا سیلوا^۱ از حزب کارگران چپ‌گرای برزیل در سال ۲۰۰۲، نستور

کریشنر^۱ از حزب چپ میانه آرژانتین در سال ۲۰۰۳ و جانشین وی کریستینا فرناندز د کریشنر^۲ در سال ۲۰۰۷، تاباره واسکز^۳ از حزب چپ میانه اروگوئه در سال ۲۰۰۵، اوو مورالس^۴ از سوسیالیست‌های بولیوی در سال ۲۰۰۵، میچله باشلت^۵ از حزب سوسیالیست شیلی در سال ۲۰۰۶، دانیل اورتگا^۶ از جنبش سان‌دنیست‌ها در نیکاراگوئه در سال ۲۰۰۶، رافائل کوررئا^۷ از حزب چپ مسیحی اکوادور در سال ۲۰۰۷ و فرناندو لوگو^۸ از اسقف‌های کاتولیک پاراگوئه در سال ۲۰۰۸ مشهود بود. (والرشتاین، ۱۳۸۵: ۱۳-۱۲) در حالی که در طول دهه ۹۰ تا سال ۲۰۰۰ فقط دو کشور کوبا با انقلاب کمونیستی سال ۱۹۵۹ و ونزوئلا با روی کار آمدن چاوز در سال ۱۹۹۸ در زمره کشورهای چپ منطقه به شمار می‌آمدند.

نتیجه‌گیری

مرکز ثقل تحلیلها و بررسیهای پژوهش حاضر پاسخ‌دهی به این سؤال بود که چرا و چگونه سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری جورج دبلیو. بوش موجب افزایش کمکها و هزینه‌های نظامی آمریکا در آمریکای لاتین و تسریع روند گرایش به چپ در این منطقه شد؟ در پاسخ به این سؤال، پژوهش در پی بررسی عناصر تغییر و تداوم رفتار سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در آمریکای لاتین برآمد تا به مطالعه بنیادها و مبانی سیاست خارجی آمریکا در قبال آمریکای لاتین در دوره ریاست‌جمهوری بوش بپردازد و سپس با شناخت دقیق این اصول، پیامدهای حاصله را مورد مطالعه قرار دهد.

با توجه به مطالب بیان‌شده، سیاست خارجی آمریکا در دوره بوش به دلیل تمرکز بر جنگ علیه ترور و مسائل امنیتی به افزایش هزینه‌های نظامی آمریکا در تمام مناطق جهان انجامید که آمریکای لاتین از این امر مستثنی نبود. هر چند در طول این دوره میزان کمکهای توسعه‌های آمریکا به آمریکای لاتین بیش از کمک‌های نظامی بود، اگر مقدار این کمکها را با هم مقایسه کنیم، به این نتیجه میرسیم که در دوران ریاست‌جمهوری بوش به تدریج از نظر نسبی از میزان کمک‌های توسعه‌های کاسته و به کمکهای نظامی و هزینه‌های نظامی آمریکا در منطقه افزوده شد.

1. Nestor Krichner
2. Cristina Fernandez De Krichner
3. Tabare Vasquez
4. Evo Morales
5. Michelle Bachelet
6. Daniel Ortega
7. Rafael Correa
8. Fernando Lugo



از سوی دیگر، در دوره ریاست‌جمهوری بوش هزینه‌ها و مخارج نظامی آمریکا در آمریکای لاتین با عنوان «مبارزه با تروریسم» به شدت افزایش پیدا کرد. در واقع، میزان کمک نظامی آمریکا به آمریکای لاتین از ۳/۴ میلیون دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۲۲ میلیون دلار در سال ۲۰۰۶ رسید. هم‌چنین در دوره یادشده حکومت بوش به گسترش و بسط طرح کلمبیا پرداخت که در سال ۲۰۰۰ با کمک ۱/۳ میلیارد دلاری آمریکا به منظور مبارزه با قاچاق مواد مخدر به وجود آمده بود. هدف طرح یادشده در دوره بوش به مبارزه با تروریسم تغییر پیدا کرد و میزان کمک‌های نظامی-امنیتی آمریکا در چارچوب این طرح نیز به ۵ میلیارد دلار رسید که مجموع این عوامل به حضور بیش از پیش نظامی-امنیتی آمریکا در آمریکای لاتین انجامید. با وجود افزایش هزینه‌های نظامی و حضور امنیتی آمریکا در آمریکای لاتین با هدف تثبیت و گسترش هژمونی این کشور در منطقه نفوذ سنتی خود، رفتار سیاست خارجی و امنیتی حکومت بوش سبب شد فضای مناسبی برای کشورهای آمریکای لاتین به وجود آید تا فارغ از مداخلات آمریکا که درگیر دو جنگ فرسایشی در عراق و افغانستان شده بود، به تصمیم‌گیری درباره آینده سیاسی و اقتصادی خود بپردازند. در این دوره، ایده چپ نو به عنوان راهکار مناسبی برای کشورهای آمریکای لاتین تلقی شد و حدود ۱۰ کشور به این ایده تمایل پیدا کردند. در واقع، امنیتی‌تر و نظامی‌تر شدن دیدگاه آمریکا در قبال آمریکای لاتین دربردارنده نتیجه معکوس در تقویت هژمونی این کشور در منطقه یادشده بود. گرایش به ایده چپ نو به خودی خود مسئله چندان وخیمی برای آمریکا نبود، زیرا تمام کشورهای به اصطلاح چپ آمریکای لاتین روابط گسترده اقتصادی و سیاسی با آمریکا دارند، اما نکته مهم این تمایل زیر سؤال رفتن ادعای آمریکا مبنی بر پیروزی نولیبرالیسم و پایان تاریخ در حیات خلوت آمریکا بود.

پرتال جامع علوم انسانی



منابع فارسی

- آرویتکف، اوچین (۱۳۸۲)، سیاست خارجی آمریکا؛ الگو و روند، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- اعلمی فریمان، هادی (۱۳۸۵)، «دشمن قدیمی: تأثیر پیروزی اورتگا بر روابط نیکاراگوئه با آمریکا»، همشهری دیپلماتیک، ش ۹، نیمه آذر.
- اعلمی فریمان، هادی (۱۳۸۵)، «نگرشی بر برنامه‌های نظامی ایالات متحده آمریکا در آمریکای لاتین: ۲۰۰۷-۱۹۹۷»، ماهنامه اطلاعات راهبردی، س ۵، ش ۴۸، اردیبهشت.
- حیدری، خدیجه (۱۳۸۵)، «شکاف اجتماعی: انتخابات بحث‌برانگیز مکزیک و آینده دولت محافظه‌کاران»، همشهری دیپلماتیک، ش ۹، ۱۵ آذر.
- دهشیری، محمد رضا (۱۳۸۵)، «انقلاب بولیواری»، همشهری دیپلماتیک، ش ۹، نیمه آذر.
- ساعی، احمد (۱۳۷۸)، مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم، تهران: سمت.
- سیف زاده، حسین (۱۳۸۳)، اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)، تهران: میزان.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی، تهران: سمت.
- کاردوزو هنریک، فرناندو (۱۳۵۹)، وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین، ترجمه حامیان و دیگران، تهران: تندر.
- مختاری، مجید (۱۳۸۲)، «سیاست‌های آمریکا تداوم ماهیت و تغییر ارزش‌ها»، نگاه، س ۴، ش ۳۸، شهریور.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵)، «بررسی تطبیقی نگاه اروپا و آمریکا به آمریکای لاتین»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۰، خرداد و تیر.
- والرش‌تاین، امانوئل (۱۳۸۵)، «گرایش به چپ»، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، همشهری دیپلماتیک، ۱۵ دی.
- یزدانی، عنایت‌الله و مجتبی تویسرکانی (۱۳۸۶)، «الگوی سوسیالیسم خودگردان در آمریکای لاتین: چالشی فراروی نئومحافظه‌کاران آمریکایی»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۲۱، ش ۲، تابستان.

منابع لاتین

- Anand, Sara, (2010), "Leftism in Latin America", be.23, Available At: www.speechgeek.com/extemp/download/.../leftism.pdf.
- Barshefsky, Charlene and James T. Hill, (2010), "US-Latin American Relations: A New Direction for a New Reality", Aug.8, Available At: www.cfr.org/content/publications/attachments/LatinAmerica_TF.pdf.
- Berrigan, Frida and Jonathan, Wingo, (2010), "The Bush Effect: US Military Involvement in Latin America Rises, Development and Humanitarian Aids Fall", Jun.18, Available At: <http://www.commondreams.org/views05/1105-21.htm>.



- Grow, Michael, (2008), *US Presidents and Latin American Intervention: Pursuing Regime Change in the Cold War*, New York: University Press of Kansas.
- Haass, Richard, N. (2010), "US-Latin American Relations: A New Direction for a New Reality", May, 21, available at: www.cfr.org/content/publications/attachments/LatinAmerica_TF.pdf.
- Hansen Kuhn, Karen, (2010), "Free Trade Area of the Americas", Aug.6, Available At: henningcenter.berkeley.edu/gateway/ftaa.html.
- Hills, Carl, A. (2010), "Free Trade in the Americas: Getting There from Here", Aug. 6, Available At: www.thedialogue.org/.../Free%20Trade%20in%20Americas,%20Getting%20There%20from%20Here.pdf.
- Kaufman Porcell, susan, (2010), "US Foreign Policy Since September 11th and Its Impacts on Latin America", May. 27, Available At: www.americas-society.org/files/PDF/pub_303_239.pdf.
- Kaufman Purcell, Susan, (2010), "The New Bush Policy", Aug.6, Available At: www.miami.edu/index.php/chp/publications.
- Maria Aguirra, Luis, (2005), "Relations between Latin America and the US: Balance and Prospects" in book: *Politics and Social Movements in an Hegemonic World: Lessons from Africa, Asia and Latin America*, Edited by: Atilio A. Boro and Gladys Lechini, Buenos Aires: Clacso.
- Pfeifer, Alberto, (2010), "Brazil, the FTAA Process and US Hegemony in Latin America", April.6, available at: www.allacademic.com/meta/p73492_index.html.
- Poitras, Guy, (2010), "US Hegemony in the Americas after September 11th", Jun. 26, available at: www.allacademic.com/meta/p73491_index.html.
- Publication of the Ministry of Trade and Industry Trinidad and Tubago, (2010), "Free Trade Area of The Americas", Jun. 24, Available At: www.tradeind.gov.tt/misc/docs/FTAA%20Booklet.pdf.
- Saavedra, Boris, (2010), "Confronting Terrorism in Latin America: Latin America and United States Policy Implications", May, 25, Available At: www.ndu.edu/chds/journal/PDF/2003-0403/Saavedra-article.pdf.
- Sullivan, Mark, P. (2010) "Latin America: Terrorism Issue", May, 5, available at: www.fas.org/sgp/crs/terror/RS21049.pdf.
- Teach Man, Judith, (2001), *Latin America in the Era of Globalization: Inequality, Poverty and Questionable Democracies*, Toronto: University of Toronto.
- Weyland, Kurt, (2010), "Ambition Vs Success in Latin Left", Sbe. 23, Available At: lanic.utexas.edu/project/etext/llilas/portal/portal079/left.Pdf.
- Zibech, Raul, (2010), "5 Years after 9-11: Bush's Backward Slide in Latin America", April, 19, Available At: <http://americas.irc-online.org/am/3515>.

